

دوموپاسان و چخوف

« من روح چخوف را خیلی باب طبع خود یافته‌ام . این رامگویند نویسنده حساسی ؛ مثل داستایوسکی نیست که با نیرویی وحشی انسان را به شگفت می‌آورد، الهام می‌دهد، می‌ترساند و ناراحت میکند ... نویسنده‌ایست که آدم احساس میکند می‌تواند با او دوست بشود . »



چخوف در خانه ییلاقی خود

« من احساس کرده‌ام که راز روسیه را بیش از هر کسی میتوان از چخوف آموخت . »

« جولانگاهش وسیع و دانشش از زندگی مستقیم است . او را با کسی دوموپاسان مقایسه کرده‌اند ، اما این قیاس را کسانی میکنند که آثار

هیچکدام را نخوانده باشند؛ موباسان داستان سرای زیر کی است که بهترین آثارش گیرا و موثر نوشته شده است. »
 « البته هر نویسنده ای حق دارد با همین مقیاس سنجیده شود، اما ارتباط واقعی موباسان با زندگی چندان نیست. داستانهای معروفش هنگامی که مشغول خواندنشان هستیم، ما را میگیرد اما خیلی مصنوعی است، بطوریکه تحمل این را ندارند که درباره آنها ببندیم. آدمهای صحنه تناثر هستند و مصائب آنها فقط باین جهت بوجود می آید که مثل عروسک خیمه شب بازی رفتار می کنند نه مثل انسان. آن زندگی که زمینه کار هاشان را تشکیل می دهد، تاریک و مبتذل است. روح موباسان، روح یک کاتب سیر و پر است. اشکها و خنده هایش بوی حجره بازار میدهد... »

« اما وقتی داستانهای چخوف را میخوانید، انگار اصلا داستان نمی خوانید. هیچ زیرکی آشکاری در آنها بکار نرفته است و آدم فکر می کند که هر کسی ممکن بود همین احساس را داشته باشد. چنان احساس خود را با کلمات بیان میکند که شما نیز همان احساس را پیدا می کنید و با او شریک و سهیم میشوید. درباره داستانهای چخوف اصطلاح کهنه «برشی از زندگی»، راضی توان بکاربرد، زیرا اثری که در ما میگذارد درست مخالف اینست: صحنه ایست که شما از لای انگشتان خود بدان میگیرید و میدانید که از اینسو و آنسو ادامه دارد منتهی شما فقط قسمتی از آن را می بینید ! »

از دفتر یادداشت « سابرست موآم » در سال ۱۹۱۷
 نقل از شماره اول دوره دوم مجله نمایش .

پرتال جامع علوم انسانی

در اوقات فراغت روی نمایشنامه ای بسبب چخوف کار می کردم (نمایشنامه خانه جگر سوز) که یکی از بهترین آثار من میباشد. آیا با نمایشنامه های چخوف آشنائی دارید؟ مردی که ادراک و احساسش در نمایشنامه نویسی بعد کمال رسیده بود. من در مقابل او خود را تازه کار می بینم.
 (برنارد شاو)